

در حضورش قایم تا آنکه بر اجتمع بفریم هرگز من محبت ستم بد پست کرد و نیز در مملکت خود
 اما آنکه در آن حدود و در آن حدود و در آن اجبار آنکه در ترمیم و در ترمیم و در ترمیم
 و در اوقات نفوس مقدسه از کسبه حدیقه مختصش این است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
 در صحنه قایم بهیچ نقاب نبرد که از قدما و از منین با بر مبارک حضرت ربان
 بود و شریک الملک مزارعه هرگز در قصد تاستان بجهت سرپرسترا که مصیبت
 از نزد مع اهر و آل رحمت اقامت مزارعه نبرد و در آیام توفیق با ایا
 قریب اندک در بعضی است محبت در آفت و شفقت روشنی در فراق و در فراق
 عزیز عظام زنگ تقیید و اقامت از قلوب انام میزد و در آن حضرت قلوب را مستعد
 بذراشت میفرمود تا آنکه در سنه هزار و سیصد و نوزده هجری حضرت مسیح ارواح
 و ناشیفات اسیر از آقا باده ای بر حب شنایت را به جناب امام محمد باقر
 و مکر بفریم از بزرگوار و دید و چند بوم در منزل جناب امام محمد باقر علیه السلام
 و بند و حضرت حضرت حسین جواد علیه السلام اسرار است و در آن روز
 ظهوره افکار او در آن حضرت قلوب مستعد افشاند و بآب و بخت و از آنجا که
 من استادیام ظهور اسقاییه فرمود و بجهت ویشاق مالک آفاق دعوت است
 نمود و کائنات ثبوت و استقامت بر او و عهد مبارک حضرت احمدین و ابراهیم
 و شریک و نفوس مبارکه از مزارعه هرگز بشیخه مبارک حضرت پیر
 فائز شده و در صمیم دل و جان عهد و آوازه گفتند و بشارت داد و در میان
 بین حضرت و بت اما این شگفته و کسان منکرانه بهرگاه و بت و کسان

[illegible]

نزد بنی جناب تاشیخ نهدرستان و حضرت مبلغ رحمانی از قاهره مفتوح گردید
 بعد از مذاکرات بسیار حضرت قاهره در اثبات ارمیادک پروردگار باذل چند
 از آیات مبارکه قرآن را قادت فرمود در کشف معنی و حقیقت نمود و بنمود ارمیادک
 حضرت احمیت تبیین کرد جناب تاشیخ نهدرستان جواب عاجزانه مذکور داشت که
 قرآن را بگندارکن را کار برتر آن ندانیم در در اثبات مدعا بدین در بیان از جناب
 دیگر بسیار حضرت قاهره فرمود جناب شیخ اگر چنانچه فراحتیته از قرآن را قاهره
 بن میگردید پیش از هجر از مسلمانان شده و مقتدره شیعیان به چاره گشته و
 پس عربی گنج کتب با تحکیم تا از جهان کتاب در برابر اقامه محبت در بیان تمام
 جماعت مسلمانان حاضر چون ملتفت نگشته شدند و شیخ را از جواب به فرستاده
 کردند و منکر قرآن بحد دیدند بسیار خنده دیدند و باطله طالع سخن میزدند
 کشیدند جناب شیخ نشسته بکنی از زبانی برخواست که برود حضرت قاهره دست
 گرفت و فرمود جناب شیخ خواهی دارم یک عتبه دیگر بنشینید تا محبت با تهر و زنجیره
 حاضر گردد جناب شیخ مذکور داشت که میفرام بر دم مجلس در نشسته خواند و یک بنه بر نشسته
 بخوانم و اگر برو منتهی رسم دو هزار دینار خیرات بر من دارد در آن حضرت قاهره
 دو هزار دینار بود و داد که این وجه در نشسته خواند و روزی که عتبه را بر جناب علامه
 و یک عتبه دیگر وقف نهادند تا انعام محبت شود جناب شیخ بنشیند و نشسته بود
 و مجلس مفتوح گشت و تهر را حاضر گردید و کنیز بر نشسته و در نشسته و در نشسته
 درستان بهر جانان گردید و پیش از پیش تمام دارم بر نشسته و در نشسته

بنان پنهان برسد و در فیض بود که بخی نه جناب تا عیضه را در بنی عیضه او
 ریزند و غارت اموال نمایند و لکن چون جناب فتح اهرغان سنو بدین شهر
 مذکوره نسبت خویش و قرابت داشت مانع گردید و غنم ایکه با شتر از شهر
 نمود که احدی حق ندارد بخی نه جناب تا عیضه را و اولاد و انجیل او برود و لذا شتر را
 از این فیض منفرد شد و لکن مبلغ خد متان از جناب تا عیضه را و انجیل او
 گرفتند خلاصه جمیع اموال نه جناب تا محمد با عیضه را و بر داشته و عازم سنو گردیدند
 و جنابان استار در حیم و کاعی ابر که هر دو در اهر جناب تا محمد با عیضه بود و گرفتند
 و در دو نفر را لکن و آخر رز و دند و کاعی ابر را رانند و استار در حیم را بسنو بر
 بردند که او را بقتل رسانند جناب تا عیضه را و جناب تا عیضه را از اوق عیضه
 شتر را بهیئت گماشته و بسنو بدین شهر رفتند و با نزاع در استار نسبت حقیقه نامه
 مبلغ هفت تان بخی نه فتح اهرغان دادند و استار در حیم را و از حیم نمودند و جناب
 تا ابوطالب بسنو بدین شهر که از قندهار اجار سنو بدین شهر گرفتند و او را از دست و از ار
 بسیار نمودند و بجز ب سنگی جو ب اسس ملکر او را از حیم گرفتند و بسنو بدین شهر
 نمودند و بعد از آن است و هفت بسیار را مبلغ گرفتند و او را رانند و با در استار
 و اضطرار از بر اسرار اجار اهر بسیار بود تا آنکه قوت و قهر و آیه عیضه بدین
 شهر و زاده جلال الدوله چهره گشود و دست قصابی و آفت ام اشتر او را باز نمود
 جنابان تا محمد با عیضه و ابوطالب بسنو بدین شهر و جلال الدوله شتر گرفتند و شتر را
 همه عذر و شتر است اشتر از سنو بدین شهر و عیضه را بسنو بدین شهر و زاده

بعد از اتمام در نظر نامور مخصوص با تفق بنایان کا محمد بن عیسی و کا ابو طایب در آنه نسخیه
 نزد و گذشت که در آنجا که لا بجانب نواب و کیه که ^{مجلس} خلافت سخویه بود فرمود با برادر و
 در سخویه محمد و شمسیر را گرفتند و چوب و غیره زدند در خانه فتح اسم خان و عزیز خان
 که پیش شمسیر بران بودند نشستند و آنچه جزا رسنه از اعیان بود بایشان دادند و اموال
 محسوبه جناب کا محمد بن عیسی را پس گرفته و دست در داشتند و با نفر کثیر از گروه شمسیر
 چوبه گرفتند و بقصر کار برشته داشتند و رنگ گردید که ملتجی به جاسر ابرار شدند و اسند کار
 تحت از درستان باب الکائنات نمودند چنان کا عبد الرزاق و کا ابو القاسم
 بنشیند در رعایت و اعانت از آن گروه شمسیر فرمودند و در نزد ما مورین شغفت
 از آن فانیان مغرور نمودند با بر بعد از سیاست مشدیده و انتقامات عریه
 مغروران شمسیر از امر خشی نمودند و ما مورین را حجت بیجا پس اباد کردند و غدت
 و گنیت نمودند و ابجفرت و الا عیسی کردند و مورد تحقیر و آفرین گشتند و نفعت انیت
 حاکمات و کیش از برادر ابرار سخویه چهره گشودند و در مدت حضرت احمدیت
 و در مغروران این انقلابات مشدیده و تعدیات عریه و ظلم دستم به پایان
 و آن ابا مبین شد که جناب کا محمد بن عیسی را خود جناب کا محمد بن عیسی را که پیش از آنکه
 مغرور از اقبال فائز گردید و در رعایت ثمرت و در سوخ و در نظر لایزال
 گشتن و شغافت و گوهر مقصود را دریافت و آینه مبارکه ان الله اعلم الخیر
 برین بنده و انور فی الدنیا و الدنیا و ان الله اعلم الخیر
 در آنجا که کاتب بود و در جنگ خراب و قتلانی شده و مدینه آنکس

نایب الحکومت بود موسی خان غمخیز زاده حضرت سر دار جنگ ^{مقام} ثابت سخاوتمند پند
 شد چمن موسی خان دارد سخاوتمند گردید حاج غلامی سخاوتمند که نسبت به چهار اکر
 بغض محب بود در نزد موسی خان آن شکایت گذرد و ابواب افترا از بختان را
 مفتوح نمود و اجبار فرید هرگز را اتم گردانید که العباد باله این عجب لیکن شکر
 سارقانند و الآن قاتل سارقان در منزل ایشان است لذا موسی خان
 در نفر و از بختیار را با گمشده حاج غلامی بفرید هرگز فرستاد و بیست
 قاتل سارقان خانم را اجبار حضرت رب العالمین را تعقیبش نمودند و خبر
 یافتند جز آنکه دو جلد کتاب مستطاب ایقان و آینه سر و یک عدد شمایل
 مبارک حضرت عبد الهی اعز شایم را که در منزل جناب قلی علی خا یافتند و برد
 آوردند و جناب قلی علی خا را گرفتند و بنابر شکنجه و عذاب و شکنجک را می دهند
 و جناب قلی عبد الرزاق سید علی خا را در بند گرفتند و خدمت موسی خان
 بردند و بعد از نوا کرات بسیار جناب قلی عبد الرزاق با موسی خان گفتگو داشت
 که امر این متعرض ^{بهم} خفا شوند و مراجعت نمایند لذا امر این بعد از
 صدقات ششیده که بران جوهر محبت و ولاد دارد آوردند و در میان بختیاریان غلامان
 گرفتند و قلی علی خا را با خود بردند و کتاب را بر درخته عازم نیرشتند و در میان
 مبلغ یکصد و ده تان از جناب قلی عبد الرزاق و قلی ابوالحسن هم رسای افران
 گرفت و مرضی نمود و لکن کتاب را مع شمایل مبارک بردند و سوزند و آتش
 در اجبار اکثر از این بلا بوزر با و صدقات عهد ابد از در و در طول نشدند

و بزرگوار و محترم گشت چنانچه شمع باین جمع روشن بودند و جمیع انگشتان ایشان افاده شد و غیر
 جزو دهند در امر تسبیح با نظر تبلیغ و عروضا علی هر انگشت گردیدند تا آنکه در سینه هزار و
 هشتصد و چهار در اثر صغر انگشت حضرت قایم رزاق با بر از آواره حرکت نموده و بفریاد بزرگ
 و در گریه و چند و مهر از فیض زیارت گفت سر مبارک یاران رب رحمان بابر و نصیب
 گشت از نعمت علی بن حباب که عبد الرزاق رقا ابو القاسم جناب اکرم سید جلیل
 آلودن سنجوید بر سر کن فریاد و بر زبان که از حیوان و ارکان رجه سنجوید میباشند
 بفریاد و ببار مبارک حضرت حرمی و در مقام فانی گردید و حیات مانع را
 گشت در بدو آنچه شیخ محمد بن شمس ناز سنجوید و او را می گفت نموده که با قیام ملاقات
 حق و وفات و محبت با احرام است ابدی و بجز سنجوید که در داشت که وفات
 و وفات با حضرت قایم باعث اقباس و استغفار فیض کرامت در رعایت
 بیت در روح استقامت را خرد در ملکوت امر مبارک حضرت اهدیت گردید
 بفریاد و بآلاء عمران برآورده علی الثبوت و الروح فریاد شانه نظر و تقریب آتیه
 بفریاد غنیمت الهی و در آیه المبارک المبین الغریز المحکم المبرر المستین
 بفریاد رب العالمین بخار مبراجات قایم

(۸۲)

در سینه و چهارم در سینه و بفریاد امر بفریاد آتیه بفریاد سینه بفریاد سینه بفریاد
 بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد
 بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد بفریاد

در زک در این لوح مبارک نه گورد سطورند و مرود غایت و عطف حضرت پیا ابر غفر
براله

از حیف آ باده جنب سحاب قاسم برزاقا بر زبده عزه و اقباله
بر آقا

حبیب محترم عزیزه که بخیر از دیا ابراهیم روحی که الله از خدایا ابراهیم و تقهیم نموده
از لایق مبارک گشت و زبده بخت و در طاعت مجور شد و زک که جنب رسا
اجه که استن رونم کلک و نا بود از لبان جوهری سجده قوله الله
از حضرت اهدیت استعد عزم غایت مرغیم تا جنب قاسم ستر قین که تقلید را
ب هر وجه بر نشد و گران را ابریزل بخت کش نشد انور را استقامت
ملکوتیه دلالت نمایند و دلها را آئینه آب مقدس از غبار آتشی افی نیست
فرایند تا بر او عهدت پاید و بختی و در روز خلعت بر خور دارا که در دیا
کمالات حضرت اهدیت شوند و کمال از انوار عرش رحمانیت انتر
نیز بجهت و درستان سخنید و در زک فیوضات خداوند تعالی و تبارک فرستند قوله الله
انشاء الله جنب علیه السلام از انوار پاکت ابرو فرشتان و جبر فرشتان یابند جنب
تا عهد مقرب درگاه رت عهد فرزند و همدم غمخ فرزند اهد گردند جنب تا عهد از انوار
در عشق اکثر انگار بجمع بلق رسند و تلو بر وجهیایان برشتان نمایند جنب
ابو القاسم سبب استبه هر نام گردند و در خدمت الهی قائم و دائم باشند جنب
مهر خورشید و در این یک نموده باشند و گران را بر ابر شوند جنب ابر از نظر منظر مبارک

اندر روزگار چرخ نشسته ز سحر بانه جنب عاصف در غلبه غفلت متروکیند ز کمال
 زوید از گزیند جنب محمدر عارف حق حاضر سه میایند و بزنند مگر ایدرسند
 زب تا حسن هم نصدف ذوالحق نخواند دل را از محبت الهیه غلبه انگیز از گلشن نهان
 جنب ابوطالب در هدایت جان غالب آیند و تائیدات ربانیه را جلال گردند
 ز حضرت مقتدر جنب حسین عزاباد در یاران را ایادش در شوند و بادستان
 در خادم عالم وحدت دو داد باشند بهتر از شیردان بهرام حسین آباد
 در آن شب در بیت هدایت اسرار پایا آباد باشند و اسیران تقی
 پس ازادر گردند و جنب جبرئیل هر در تسبیح ابراهیم لای جنب سیف
 شایانند در جبرئیل چهاره قادر و قادر مانند تا آن رجوه نور آیند در
 یاقوت آسمانیه کوشند و خلعت فیض و فضل طاعت هدیه پوشند همیشه ترویج
 دولت و داد عالم انان نمایند و خلق را (بصلح و صفای سر و جان) خوانند اهورا
 ز دولت نخواند از تفحات معارف ربانیه مشهور اعظم نمایند انهر
 چون از انوار غیایات بآکن یاران از تحریر حاد و بر قهر این اقیه که بندان
 مشرذ منار روح بعد دیدن ز قاف
 یار مغرور آیند و ابرام تائیدات
 جنب هم حضرت مقتدر و چنان شمر آن بنده تا بر گرد که کعبه در پیش
 و حیران گردند در سبید ترویج ابر تسبیح مدامت نمایند هنوز غلبه حضرت
 نایب و عود الهیه محتق با به
 بنده استانش شود